

قدرت‌های بزرگ و حقوق بین‌الملل کلاسیک؛ مطالعه موردی انگلستان

مهدی ذوالفقاری^{۱*}

ابوذر عمرانی^۲

چکیده

به عقیده بسیاری از پژوهشگران حقوق بین‌الملل طی قرون اخیر در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. بر این مبنای نقش قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری و توسعه حقوق بین‌الملل تا حدودی مبهم و متناقض می‌نماید. برای بررسی این مسئله سؤالی که مطرح می‌شود این است: قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل چرا و چگونه در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل تعیین‌کننده می‌باشند؟ فرضیه‌ای که مطرح می‌شود این است که با وجود اینکه دولت‌ها از نظر حقوقی برابر هستند، اما قدرت‌های بزرگ به علت جایگاهی که به لحاظ توانمندی‌های مختلف دارند، از طریق نهادسازی، شکل دادن به معاهدات، تفسیر قوانین و هنجارسازی نقش کلیدی در شکل دادن و گسترش حقوق بین‌الملل دارند. با توجه به اینکه قدرت‌های بزرگ برای تثبیت موقعیت و جایگاه خود، خواهان حفظ ترتیبات حاکم بر نظام بین‌الملل می‌باشد، ایجاد و گسترش قواعد حقوقی در راستای منافع آن‌ها تلقی می‌شود. زیرا قواعد حقوقی و نهادهای بین‌المللی می‌تواند هزینه‌های حفظ سیستم را کم کند و بر مشروعیت اقدامات قدرت‌های بزرگ بیفزاید. بنابراین پژوهش حاضر مدعی است قدرت‌های بزرگ شکل‌دهنده، تثبیت‌کننده و حامی قواعد حقوقی می‌باشند. بدین ترتیب سعی بر این است که بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از شواهد تاریخی به نقش قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل پرداخته شود.

واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ، هژمونی، انگلستان، نهادهای بین‌المللی

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)

* zolfaghari.m@lu.ac.ir

۲. دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۲

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دوازدهم، شماره پیاپی چهل و پنج، صص ۹۷-۷۰

مقدمه

حقوق بین‌الملل دستاورد توسعه و تحولات بین‌المللی تاریخی است که بر مناسبات و روابط سیاسی کشورها حکم‌فرما گردیده است. مسلماً قدرت‌های بزرگ نقش مهمی در این تحولات داشته‌اند. این مسئله از قرن ۱۷ میلادی تاکنون مسئله‌ای انکارناپذیر و درخور تحقیق و بررسی است. مسئله‌ای که بسیاری از پژوهشگران بدان پرداخته‌اند این است که در این مدت حقوق بین‌الملل در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. حتی در بسیاری از موارد قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل، آنجا که حقوق بین‌الملل را در تعارض با منافع و اهداف خود دیده، از آن کناره گرفته است. بسیاری نیز معتقدند حقوق بین‌الملل در این که کشورهای قدرتمند را با خود همراه کند درمانده است. این در حالی است که فلسفه وجودی حقوق بین‌الملل پس از شکل‌گیری نظام بین‌الملل و ستفالیایی، مهار زیاده‌طلبی و قدرت‌جویی دولت‌ها و به‌طور خاص، قدرت‌های بزرگ بوده است. در راستای بررسی مبحثی که مطرح شد این سؤال مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل چه نقشی دارند؟ در ادامه این فرضیه مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ به علت جایگاهی که به لحاظ توانمندی‌های مختلف دارند، از طریق نهادسازی، شکل دادن به معاهدات، تفسیر قوانین، عرف‌سازی و هنجار سازی نقش کلیدی در شکل دادن و گسترش حقوق بین‌الملل دارند. همچنین باید به نقش قدرت‌های بزرگ در ایفای نقش در تهیه پیش‌نویس مذاکرات بین‌المللی و تصویب قوانین داخلی که پیامدهای فرامرزی دارند نیز اشاره کرد. در ادامه باید به اراده قدرت‌های برتر برای به‌کارگیری قوه قهریه و مجازات کشورهایی که ناقض قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی هستند اشاره کرد که می‌تواند عاملی برای گسترش حقوق بین‌الملل به شمار آید. پژوهش حاضر قصد دارد با استفاده از مؤلفه‌هایی که در فرضیه مطرح شد با ارائه شواهد تاریخی به نقش قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل بپردازد. پرواضح است بررسی تاریخی این مسئله مجال طولانی‌تری می‌طلبد، بدین سبب در این مقاله تحولات تاریخی حقوق بین‌الملل به دو دوره کلاسیک و مدرن تقسیم شده است. مبنای این تقسیم‌بندی، پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری سازمان ملل متحد است.

زیرا از این تاریخ به بعد به دلایل بسیاری، من جمله ایجاد سازمان ملل متحد، حقوق بین‌الملل نسبت به گذشته رشدی سریع و همه‌جانبه پیدا کرد. مقاله حاضر سعی در بررسی مقطع قبل از جنگ جهانی دوم یعنی دوره کلاسیک را دارد. برخلاف دوره مدرن که فن‌آوری و علم کشورهای قدرتمند را پیشرو در زمینه ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل گردانیده است، در دوره کلاسیک، قدرت سخت، به معنای نیروی نظامی، مهم‌ترین عامل در این زمینه محسوب می‌شود. به‌منظور بررسی این مسئله پژوهش حاضر سعی دارد بر مبنای رویکرد توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای تا حد توان خود علم و دانش در حوزه مربوطه را توسعه دهد.

۷۳

۱. چارچوب تئوریک پژوهش؛ تحلیل سیستمی رابطه حقوق و سیاست بین‌الملل

سیستم عبارت است از یک چارچوب نظری برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی و همچنین مجموعه‌ای یکپارچه از روابط که بر پایه یک مجموعه مفروض از متغیرهای سیاسی استوار است (دوئرتی و فالنزگراف، ۱۳۸۴: ۱۸۸).

۱-۱- عناصر سیستمی حقوق بین‌الملل

هر سیستم باز دارای مشخصات چهارگانه زیر است:

۱-۱-۱- ورودی یا درونداد سیستم حقوقی: ورودی‌های سیستم عبارت است از مجموعه عناصری که به‌صورت خواسته‌ها، منافع، پشتیبانی‌ها و مخالفت‌ها وارد سیستم می‌شود و پس از تبادل محیط و سیستم، به‌صورت برون‌داد از نظام خارج می‌شود. روابط بین‌الملل، شکل‌دهنده بیشترین ورودی‌های این سیستم است (قوام، ۱۳۸۱: ۳۰). جامعه بین‌الملل به مفهوم محیط نظامی حقوقی بین‌المللی، یک هویت کاملاً پویا و سیال است که هنوز دامنه، حدود مرز و محدوده آن تعریف و تثبیت نشده است. این جامعه در عصر کلاسیک حقوق بین‌الملل، محدود به حوزه سیاسی-فرهنگی اروپا و با محوریت دولت ملی بود، ولی امروزه این محیط نظامی دستخوش تغییر و تحول گردیده است.

۱-۱-۲- پردازش یا فراگرد: پردازش، به عمل تبدیل ورودی‌ها به خروجی سیستم اطلاق می‌شود. آنچه در این مرحله حائز بیشترین اهمیت است، وجود سازوکارهای سیستم حقوقی بین‌المللی می‌باشد که فرایند پردازش داده‌های ورودی سیستم را امکان‌پذیر می‌نماید. این مجموعه سازوکارها شامل آیین‌ها و رویه‌ها، فرایندهای



تصمیم‌سازی، ساختارها و نهادهای سیستم حقوقی است که عمل پردازش را به سرانجام می‌رسانند.

۳-۱-۱- خروجی‌ها یا برون‌دادهای سیستم حقوقی بین‌المللی: ورودی‌های سیستم در جریان عمل پردازش، به همان کیفیت زمان عرضه و ظهور در متن سیستم، باقی نمی‌مانند و به هویت تازه‌ای تبدیل و به محیط سیستم ارائه می‌شود. کارآمدی و تأثیرگذاری سیستم حقوقی به برون‌دادهای آن وابسته است.

۴-۱-۱- بازخورد مثبت و منفی: زمانی که یک خروجی سیستم با مؤلفه‌های تأثیرگذار محیط سیستمی سازگار می‌افتد، همان خروجی، در مرحله بعد به‌عنوان یک ورودی به کالبد سیستم نفوذ کرده و در راستای رشد و تکامل سیستم، ایفای نقش می‌نماید و به‌عنوان یک فرایند برگشت‌ناپذیر جزئی از هویت سیستم حقوقی را تشکیل می‌دهد که اصطلاحاً به آن بازخورد مثبت گفته می‌شود. در مواردی نیز برخی از خروجی‌های سیستم حقوقی با منافع و اهداف برخی از تابعان سیستم حقوقی در تعارض است و یا همخوانی ندارد، در این موارد معمولاً تابعان اصلی سیستم در برابر آن ایستادگی می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند؛ یا سیاست یک‌جانبه در پیش می‌گیرند و یا خروجی موردنظر را نقض می‌کنند که در این موارد بازخورد منفی است. اگر بازیگران مخصوصاً بازیگران اصلی نظام بین‌الملل از خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌الملل خرسند شوند علاقه مشخصی به حفظ و کارایی سیستم پیدا خواهند کرد. پذیرش سیستم توسط بازیگران نوعی مکانیسم تعادل آفرین در سیستم به وجود می‌آورد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

۲-۱-۲- کار ویژه‌های سیستم حقوقی بین‌الملل

۱-۲-۱- ایجاد تعادل و نظم: مهم‌ترین کارویژه سیستمی حقوق بین‌الملل فاصله گرفتن از وضعیت هرج‌ومرج و ایجاد تعادل و نظم است، که این مهم از طریق سازوکارها و قواعد حقوقی و نظارت بر اعمال تابعان سیستم حقوقی صورت می‌گیرد. در هر صورت یکی از ویژگی‌های سیستم، تلاش جهت حفظ تعادل یا دستیابی به سطح تعادل نوین می‌باشد (فرانکل، ۱۳۷۲: ۶۲).

۲-۲-۱- مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی: دومین کار ویژه سیستم حقوقی بین‌المللی، مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری و تثبیت اهداف سازگار با سیستم است.

۲-۲-۳- پیشگیری و بازدارندگی: فقر، بیماری‌های عفونی، تخریب محیط‌زیست، شکاف شمال - جنوب، مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و جنایات سازمان‌یافته فراملی، تهدیدات پیش روی جامعه بین‌المللی است که پیشگیری و کنترل آن‌ها از مهم‌ترین کارویژه‌های یک سیستم حقوقی در روابط بین‌الملل به شمار می‌رود (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

به‌طور کلی، سیاست‌های دولتی، دروندا‌های سیستم حقوق بین‌الملل و مجموعه قوانین پذیرفته‌شده و سازمان‌ها، ساختار آن را شکل می‌دهند. ساختارها، دروندا‌ها را دریافت کرده و آن‌ها را از صورت وظایف، به صورت کنش‌ها درمی‌آورند. تصمیمات دسته‌جمعی بروندا‌های سیستم حقوق بین‌الملل هستند. این بروندا‌ها ممکن است محیط بین‌الملل را به نحوی تغییر دهند که باعث ایجاد تمایلات همگرایانه و یا واگرایانه در درون نظام بین‌الملل شوند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۶۷۷).

آنچه بر پیچیدگی بیشتر نظام حقوق بین‌المللی افزوده است، تلاقی ارزش‌ها و واقعیت‌ها و به تعبیر دیگر، دیالکتیک زاینده حیات اجتماعی در ورای مرزها و در درون ساخت‌های متصلبی است که دولت نامیده می‌شود. وحدت ناهمگن جامعه بین‌المللی، تضاد خواسته‌ها، اراده معطوف به قدرت و صدها نمونه دیگر، مانع شکل‌گیری یک نظام حقوقی منسجم و تأثیرگذار در حقوق بین‌الملل شده است و تاکنون بسیاری از کنش‌های واقعی، ولی بی‌قاعده محیط نظام، بیرون از دامنه چیرگی قانون مانده‌اند. در این میان منافع دولت‌های قدرتمند بسیار مهم است، زیرا اگر این بروندا‌ها با منافع آن‌ها سازگار باشد موجبات استقبال و تقویت و در نتیجه تثبیت آن فراهم می‌شود، در غیر این صورت ممکن است با بی‌توجهی این دولت‌ها مواجه شده و طرد شوند. در هر صورت اگر تابعان نظام بین‌الملل از بروندا‌های سیستم حقوق بین‌الملل راضی باشند، خواهان حفظ وضع موجود و اگر ناراضی باشند، خواهان تجدیدنظر در وضع موجود می‌باشند. وضعیت و عملکرد دولت هم‌مون در این میان نقش اساسی بازی می‌کند، زیرا تثبیت نظام و عملکرد

آن تا حد زیادی به اقدامات هژمون بستگی دارد. بنابراین اگر قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل از برون‌دادهای سیستم حقوقی راضی باشند سعی در حفظ و تثبیت و پیشبرد این برون‌دادها دارند و اگر مطابق با منافع، سیاست‌ها و اهداف آنها نباشد، به هر نحوی مانع پیشبرد قواعد حقوق بین‌المللی خواهند شد.

۲. عملکرد قدرت‌های بزرگ در حقوق بین‌الملل کلاسیک

قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل یعنی کشورهایی که از نظر نظامی و اقتصادی حجم وسیع‌تر و فزون‌تری از توانمندی‌ها را در اختیاردارند، نقش مهمی در شکل دادن به ماهیت حقوق بین‌الملل کلاسیک داشته‌اند. در این مقاله سعی می‌شود مهم‌ترین راهکارهای قدرت‌های بزرگ در شکل دادن و گسترش حقوق بین‌الملل بیان و سپس بر مبنای آن به بررسی نقش آن‌ها در این فرآیند پرداخته شود: ۱- از طریق ایفای نقش در تهیه پیش‌نویس معاهدات، ۲- از طریق هنجار سازی و عرف سازی، ۳- نهادسازی، ۴- معاهدات صلح و سایر معاهداتی که قدرت‌های بزرگ منعقد کرده‌اند، ۵- همچنین اراده قدرت‌های برتر برای به‌کارگیری قوه قهریه و مجازات کشورهایی که ناقض قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی هستند می‌تواند عاملی برای گسترش حقوق بین‌الملل به شمار آید.

۱-۲- از طریق ایفای نقش در تهیه پیش‌نویس معاهدات

قدرت‌های بزرگ همواره نقش عمده‌ای در شکل دادن به معاهدات بین‌المللی داشته‌اند. مخصوصاً قدرت‌های پیروز در جنگ پیش‌نویس معاهدات صلح را تهیه کرده و به کشورهای شکست‌خورده تحمیل کرده‌اند. در این خصوص می‌توان از پیش‌نویس مشترک امریکا و بریتانیا (پیش‌نویس هوست میلر) نام برد که مبنای بحث درباره تشکیل جامعه ملل قرار گرفت. در این بخش سعی می‌شود به عهدنامه پاریس ۱۹۱۹ در مورد صنعت هواپیمایی و هوانوردی بسنده شود.

۱-۱-۲- عهدنامه پاریس و پروتکل اصلاحی هواپیما

جنگ جهانی اول و نقشی که صنعت هواپیمایی و هوانوردی در این جنگ ایفا نمود و پیروزی متفقین، آن‌ها را بر آن داشت تا بلافاصله بعد از جنگ، کمیسیون خاصی را مأمور تهیه عهدنامه‌ای در این خصوص نماید. پیش‌نویس کمیسیون مزبور به تلاش

ایالات متحده امریکا و انگلیس به ثمر رسید. نتیجه کار این کمیسیون که از طرف کشورهای پیروز در جنگ تهیه شده بود، تنظیم عهدنامه‌ای بود که در ۱۳ اکتبر ۱۹۱۹ در پاریس به امضای ۲۷ کشور رسید. این عهدنامه در بردارنده نکات مهمی است:

- قبول اصل حاکمیت کامل و انحصاری هر کشور بر قلمرو هوایی خود (بالای قلمرو خاکی و دریای سرزمینی)،

- قبول اصل آزادی عبور و مرور در فضای بالای دریای آزاد،

- قبول اصل عبور بی‌ضرر در زمان صلح برای هواپیماهای غیرنظامی کشورهای متعاقد در قلمرو یکدیگر، منوط به رعایت شرایط مقرر در این عهدنامه،

- ممنوعیت کشورهای متعاقد از انعقاد معاهدات خاص با کشورهای غیر متعاقد در زمینه اعطای امتیازات به هواپیماهای غیرنظامی (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۲: ۳۶۶).

پس از انعقاد عهدنامه پاریس، انتقادهای زیادی به آن وارد شد؛ از جمله محدود بودن عهدنامه به کشورهای متعاقد، آن‌هم فقط در زمان صلح، و دیگر قائل شدن امتیازات خاص برای دولت‌های بزرگ فاتح جنگ. بنابراین می‌توان این عهدنامه را در واقع معاهده‌ای علیه آلمان و یارانش دانست. بر این اساس بود که وقتی در سیاست متفقین در مورد طرد آلمان تجدیدنظر شد و به آن کشور پیشنهاد نمودند تا به این عهدنامه بپیوندد، آلمان عضویت در آن را منوط به تجدیدنظر در آن دانست. از این‌رو نمایندگان کشورهای عضو در سال ۱۹۲۹ بار دیگر گرد هم آمدند و پروتکل اصلاحی را امضا نمودند (ضیائی بیگدلی، ۱۳۹۲: ۳۶۶). همان‌طور که ملاحظه شد در مورد قراردادهای صنعت هواپیمایی و هوانوردی کشورهای انگلیس و ایالات متحده امریکا بیشترین سهم را در تهیه پیش‌نویس قرارداد و به تبع آن شکل دادن به کنفرانس‌ها و رسمیت بخشیدن به قراردادها داشته‌اند، ولی اگر رویکرد سیستمی را مورد ملاحظه قرار دهیم متوجه می‌شویم خروجی این عهدنامه مورد قبول قدرت بزرگی چون آلمان قرار نگرفت. بنابراین مورد تجدیدنظر و اصلاحیه قرار گرفت و مجدداً به صورت داده، وارد سیستم حقوقی بین‌المللی شد.

۲-۲- هنجار سازی و عرف سازی

یکی از مهم‌ترین مواردی که می‌توان نقش قدرت‌های بزرگ را در پیشبرد حقوق بین‌الملل مورد ملاحظه قرار داد نقشی است که در مورد عرف‌سازی و هنجار سازی در

جامعه بین‌المللی بر عهده‌دارند. زیرا این کشورها به‌واسطه توانایی‌ها و قدرتی که دارند قادرند رویه‌ای ایجاد کرده و توجه سایر کشورها را به انجام آن رویه جلب کنند.

۱-۲-۲- تحریم جنگ و نفی زور در روابط بین‌الملل

تا سال ۱۹۲۸، در حقوق بین‌الملل قاعده‌ای دائر بر ممنوعیت توسل به‌زور وجود نداشت. در این سال معاهده‌ای بین وزرای خارجه امریکا و فرانسه امضا شد که به معاهده پاریس یا «برایان کلوگ»^۱ معروف شد (امیدی و رضائی، ۱۳۹۰: ۱۰۷). این معاهده در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ به کوشش وزیران خارجه ایالات‌متحده امریکا (کلوگ) و فرانسه (بریان) میان کشورهای آلمان، امریکا، بلژیک، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، لهستان و چکسلواکی منعقد شد و بعدازآن تاریخ تعداد زیادی از کشورهای دیگر نیز به این معاهده ملحق شدند. دولت ایران نیز در ۲۸ فروردین ۱۳۰۸ به این معاهده ملحق شد. در این سال ایالات‌متحده، بریتانیا، فرانسه و آلمان ازجمله فی‌مابین خود توافق کردند که پیمان بریان-کلوگ را درباره ممنوعیت جنگ و نفی کاربرد زور، به‌عنوان ابزار سیاست ملی در روابط با یکدیگر رعایت کنند (ساندرز، ۱۳۸۸: ۳۳).

به‌موجب معاهده بریان-کلوگ همه دولت‌های امضاکننده توافق کردند که در عرصه روابط خود از توسل به‌زور اجتناب کنند و این دسته اقدامات را مغایر با حقوق بین‌الملل در نظر گرفتند. نتیجه این شد که دولت‌های متعاهد موافقت کردند که آثار ناشی از توسل به‌زور را هم به رسمیت نشناسند. از همین رو بود که برای نخستین بار به دنبال ممنوعیت جنگ‌های تجاوزکارانه و جبران کاستی‌های موجود در میثاق جامعه ملل، استفاده از زور و قوای نظامی از جایگاه برجسته‌ای برخوردار شد (امیدی و رضائی، ۱۳۹۰: ۱۰۷). این مسئله همواره به‌عنوان یک هنجار مهم بین‌المللی شناخته شد تا جایی که با انعقاد منشور ملل متحد و تأکید بر قاعده منع توسل به‌زور، این اصل به‌عنوان یکی از «قواعد آمره» حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شد (رضائی، ۱۳۹۵: ۴). بنابراین بازخورد مثبت این معاهده و استقبال قدرت‌های بزرگ از آن باعث شد که این مسئله به‌صورت یک هنجار مهم بین‌المللی درآید.

1. the Treaty of Paris (Briand-Kellogg Pact)

۲-۲-۲- منشور آتلانتیک

در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ بر عرشه کشتی جنگی آمریکایی آگوستا^۱ دریکی از بنادر نیوفاندلند، رئیس‌جمهور امریکا، فرانکلین دلانو روزولت و نخست‌وزیر بریتانیا، وینستون چرچیل منشوری را پذیرفتند که «برخی اصول مشترک در سیاست‌های ملی دولت‌هایشان را اعلام می‌داشت که بر آن پایه آرزومند آینده بهتری برای جهان بودند» (ساندرز، ۱۳۸۸: ۳۴). منشور آتلانتیک امریکا و انگلیس را متعهد به نظم نوینی بر پایه چند اصل مهم کرد: پایان دادن به کشورگشایی و گسترش ارضی یا تغییرات سرزمینی، احترام به حق تعیین سرنوشت، امنیت اجتماعی، صلح و رهایی از ترس و فقر، آزادی دریاها و تحدید توسل به‌زور. این اصول به‌عنوان دستورالعمل و راهنمایی جهت ایجاد نظم نوین جهانی بعداً در منشور سازمان ملل متحد گنجانده شد. در اول ژانویه ۱۹۴۲، امریکا و بریتانیا از الحاق و مشارکت سایرین شامل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چین و ۲۲ کشور دیگر به اعلامیه ملل متحد استقبال کردند. طی هفته‌های پایانی جنگ جهانی دوم، یک‌رشته کنفرانس‌های بین‌المللی برگزار شد تا نظم نوین جهانی را بر اساس ارزش‌های مشترک و قواعد بین‌المللی حول سه رکن موردتوافق روزولت و چرچیل بنا نهند. در آوریل ۱۹۴۵ هیأت‌های نمایندگی ۵۰ کشور در سانفرانسیسکو به‌منظور مذاکره بر سر تدوین منشور ملل متحد گرد آمدند. منشور ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ امضا شد و چهار ماه بعد به مرحله اجرا درآمد. اهدافش توسعه حقوق بین‌الملل، بخصوص حمایت از حقوق بشر، جلوگیری از بروز جنگ و توسعه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی است. طی مدت یک دهه، نظام کاملاً جدید حقوق و سازمان‌های بین‌المللی خلق شد (ساندرز، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۵). بنابراین می‌توان گفت کشورهای قدرتمند آن دوره که مشغول جنگ جهانی بودند و در یک صف در مقابل هیتلر قرار داشتند، چند اصل مهم را به‌عنوان هنجارهای بین‌المللی مطرح کردند که با اقبال عمومی مواجه شده و در مراحل بعدی رسمیت پیدا کرد.

۲-۳- نهادسازی

یکی از مهم‌ترین مواردی که قدرت‌های بزرگ در نقش حامی و پشتیبان حقوق بین‌الملل ظاهر می‌شوند قدرت آن‌ها در حمایت و تأسیس نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است. نهادها یکی از مهم‌ترین مواردی است که به ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل منجر می‌شود. همکاری در داخل نهادها مستلزم مذاکراتی است که به سازگاری متقابل و تنظیم رفتارها می‌انجامد (Herbert, 1996: 228). در ذیل به مهم‌ترین سازمان‌های بین‌المللی که در دوره قبل از ۱۹۴۵ به وسیله قدرت‌های بزرگ شکل گرفت اشاره می‌شود. مهم‌ترین این سازمان‌ها کنگره وین و جامعه ملل می‌باشند. بدیهی است سازمان‌های زیاد دیگری نیز در این دوره تشکیل شده‌اند که به دلیل اهمیت این دو سازمان و مجال اندکی که در این قسمت وجود دارد از اشاره به دیگر سازمان‌ها خودداری می‌شود.

۱-۳-۲- کنگره وین و سیستم کنسرت اروپا

سیستم کنسرت بر اساس توافق جمعی قدرت‌های بزرگ به منظور تأمین نظم و امنیت در سیستم بین‌الملل و تأمین هزینه‌های امنیتی و یا کاهش چنین هزینه‌هایی شکل می‌گیرد. بنابراین در سیستم‌های مبتنی بر کنسرت، نظم از طریق اقدام جمعی قدرت‌های بزرگ حاصل می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۱۴). همچنین سازمان‌های بین‌المللی زمانی که دولت‌ها منافع یا مسائل مشترکی دارند، می‌توانند ایجاد شوند. برای مثال بعد از پایان جنگ‌های ناپلئونی، کنگره وین (۱۸۱۵-۱۸۲۲) در تلاش برای حفظ صلح در اروپا، کنسرت اروپا را ایجاد کرد. قدرت‌های بزرگ اروپا به این دلیل که هر یک در جلوگیری از جنگ با یکدیگر و بالمآل در پیشگیری از کسب قدرت بیشتر یک دولت خاص، دارای منافع بودند، تمایل به همکاری داشتند. اروپا در ۱۸۱۵، یک نظام چندقطبی بود. اما به جای منازعه، دولت‌های اروپایی برای جلوگیری از جنگ قاره‌ای، همکاری کردند (اس. پیس، ۱۳۸۴: ۱۱۱). به گفته مک دوگال^۱ فرایند تصمیم‌گیری که در آن قدرت‌های بین‌المللی منافع مشترک خود را حل و فصل می‌کنند و راه‌های مؤثری برای کنترل رفتار ایجاد می‌کنند، یک بخش اصلی از حقوق بین‌الملل است (Scott Henson, 2005: 30).

1. McDougal

به‌طور کلی حقوق بین‌الملل کلاسیک قبل از هر چیز، یک جامعه بین دولتی بود. این جامعه از دولت‌های حاکم و متساوی‌الحقوق تشکیل می‌شد. جامعه بین‌المللی کلاسیک در طول این دوره تحت تسلط تعداد کمی از دولت‌های اروپایی (آلمان، فرانسه، انگلیس، اتریش و روسیه) قرار داشت که نوعی حکومت بین‌المللی عملی را نخست با عنوان اتحاد مقدس و سپس کنسرت اروپایی به وجود آوردند (دومینیک، ۱۳۷۹: ۲۲۴). بدین ترتیب مسائل مهم این دوره توسط این هسته کوچک متشکل از دولت‌ها که به شکل کنگره تشکیل می‌یافت، حل می‌شد. این حکومت بین‌المللی عملی قدرت‌های بزرگ در روابط بین‌الملل، موجب یک قرن آرامش نسبی در سراسر جهان شد. تمام این شرایط برای توسعه حقوق بین‌الملل بسیار مطلوب و مساعد بود (دومینیک، ۱۳۷۹: ۳۰).

کنگره وین مهم‌ترین گردهمایی نمایندگان قدرت‌های اروپایی پس از نشست‌های وستفاليا ۱۶۴۸ به حساب می‌آید که نمونه بعدی آن را باید معاهدات صلح ورسای ۱۹۱۹ و کنفرانس یالتا در ۱۹۴۵ دانست (نقیب زاده، ۱۳۹۰: ۶۲). در کنگره وین فکر تدوین حقوق بین‌الملل تا حدی تحقق یافت و دولت‌های شرکت‌کننده در کنگره موفق شدند تا با تصویب معاهداتی، مقررات مربوط به نظام رودخانه‌های بین‌المللی، منع خرید و فروش برده و وضع دیپلمات‌ها را تدوین کنند. به همین جهت از این زمان به بعد، مرسوم شد که کنفرانس‌های بین‌المللی ادواری برای تدوین مقررات برپا شود تا کشورهای جهان در قلمرو مسائل مربوط به حقوق جنگ در زمین و دریا، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، وحدت حقوق بین‌المللی خصوصی، حمایت از مالکیت معنوی، خدمات پستی و مخابراتی دور، آیین دریانوردی و هوانوردی و سایر مسائل اجتماعی که ضامن منافع مشترک جامعه بین‌المللی بود به گفتگو بنشینند و معاهدات عامه منعقد سازند (میرعباسی، ۱۳۸۹: ۲۵۹). مثلاً فلسفه همنوع‌دوستی و تدوین معیارهای بین‌المللی در قرن نوزدهم و بیستم به تصویب دولت‌های قدرتمند آن زمان رسید. در کنگره وین قدرت‌های بزرگ پذیرفتند به تجارت برده پایان دهند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۴۸). و سرانجام کنوانسیون بروکسل در سال ۱۹۸۰ تجارت برده را منسوخ کرد (مصفا و ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۶۵). بدین ترتیب می‌توان گفت دوران حقوق بین‌الملل کلاسیک،

دوران سلطه قدرت‌های بزرگ اروپایی و حقوق بین‌الملل عموماً بازتابی از اراده آن دول قدرتمند بود.

۲-۳-۲- جامعه ملل و حقوق بین‌الملل

پیش‌نویس مشترک امریکا و بریتانیا (پیش‌نویس هوست میلر) منبای بحث درباره تشکیل جامعه ملل قرار گرفت. کمیسیون ویژه‌ای مرکب از ۱۹ عضو کنفرانس صلح پاریس تحت سرپرستی رییس جمهور وودرو ویلسون تشکیل شد تا میثاق جامعه ملل را تهیه نماید، این میثاق در ۲۸ آوریل ۱۹۱۹ مورد تأیید تمام اعضای کنفرانس صلح پاریس قرار گرفت و ۲۶ ماده اول آن جزو پیمان ورسای در آمد. با تصویب پیمان ورسای، جامعه ملل در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ رسماً با ۴۹ عضو تشکیل شد (آقایی، ۱۳۸۲: ۶۱). میثاق جامعه ملل یک تحول اساسی در حیات معاهده‌سازی بین‌المللی به وجود آورد. میثاق که به منزله قانون اساسی جامعه ملل بود، نظام دادگستری متمرکز بین‌المللی را پیش‌بینی نمود (ماده ۱۴)، که بعداً در سال ۱۹۲۰ با آئین خاصی به تنظیم اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و تأسیس آن در سال ۱۹۹۲ منتهی شد. همچنین میثاق با پیش‌بینی مجمع و شورا، در جهت ایجاد نظام قانون‌گذاری و اجرایی، گامی در راستای تحول معاهده‌سازی بین‌المللی برداشت. به‌علاوه، نظام هماهنگی ایجادشده بر اساس ماده ۲۴ بین جامعه ملل و کلیه نهادهای بین‌المللی موجود و آتی، گامی در جهت توسعه قانون‌گذاری بین‌المللی بود. تأسیس پنج کمیسیون مشورتی و دائمی از طرف جامعه ملل ناظر به مسائل نظامی و تسلیحات بحری و هوانوردی نظامی، سرزمین‌های تحت نمایندگی، مواد مخدر، قاچاق تریاک و مسائل اجتماعی و عمومی، موجب پیشرفت و توسعه قانون در زمینه‌های مختلف گردیده است. فعالیت‌های قانون‌گذاری که بدین‌سان زیر نظر جامعه ملل آغاز شد. مال جامع علوم انسانی

از تنوع بسیاری برخوردار است و به‌سادگی قابل احصاء نیست. کافی است اشاره شود که بین سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۴۶ بیش از هفت‌صد قرارداد چندجانبه منعقد و اکثر آن‌ها حداقل بین تعدادی از اعضا لازم‌الاجرا شد. علاوه بر این‌ها، یکی از مهم‌ترین تحولاتی که به‌موجب بند اول اعلامیه ۱۴ ماده‌ای ویلسون (۸ ژانویه ۱۹۱۸) در زمینه معاهدات ایجاد شد، ثبت و انتشار معاهدات در دبیرخانه جامعه ملل بود که در راستای این امر،

دبیر جامعه ملل در زمان حیات خود ۴/۸۳۴ سند بین‌المللی را که متن آن‌ها در ۲۰۵ جلد منتشر گردیده، به ثبت رسانیده است (میرعباسی، ۱۳۷۹: ۵۴). اما این تحول و توسعه نه تنها در بعد کمی، بلکه در ابعاد کیفی و قدرت معاهده‌سازی هم چشمگیر بوده است. جامعه ملل با واسطه مجمع که متشکل از نمایندگان کل کشورهای عضو بود، توانست طرح چند معاهده را به تصویب برساند که مثال بارز آن، پیمان عمومی داوری سال ۱۹۲۸ بود. بر همین منوال سازمان اقتصادی و مالی که سازمانی وابسته به جامعه ملل بود، قراردادهای دوجانبه نمونه را وضع کرد. از همه مهم‌تر تلاش فوق‌العاده، جدی، کارشناسانه و ابتکاری کنفرانس تدوین حقوق بین‌الملل (۱۹۳۰-۱۹۲۷) لاهه است که زیر نظر جامعه ملل صورت پذیرفت. چنان‌که در ۱۹۲۴ کمیته‌ای را از کارشناسان تأسیس کرد و آن را مأمور تدوین مقررات حقوق بین‌الملل نمود. این کمیته صورتی از موضوعات قابل تدوین را به کشورها پیشنهاد کرد و خواهان نظر آن‌ها شد تا پس از بررسی، گزارش نهایی تهیه کند و به شورای جامعه ملل تسلیم نماید (میرعباسی، ۱۳۷۹: ۵۶).

خلاصه آنکه جامعه ملل در مدت‌زمانی که پابرجا بود، دورنمای باشکوه و بی‌سابقه‌ای از جامعه مشترکی را که روح بین‌المللی در آن دمیده شده بود، به جهانیان عرضه کرد و آن‌ها را به‌طور اختیاری، به اصول حقوق ملل پایبند نمود و از آن به بعد ژنو، مقر جامعه ملل، پایتخت جهان دیپلماسی گشت. در این زمان، نهادهای حقوقی مثبتی از قبیل توسعه راه‌های جلوگیری از جنگ، شکوفایی دادگستری بین‌المللی و طرح‌ریزی اولیه خلع سلاح عمومی به‌طور قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرد. همچنین باید در مورد سازمان‌های بین‌المللی نقش قدرت‌های بزرگ را در نظر داشت. مثلاً در مورد جامعه ملل باید گفت که برخلاف اتحاد مقدس، سازمانی واقعی بود. ارکان سیاسی‌اش عبارت بودند از مجمع و شورا و دبیرخانه دائمی. شورا مرکب بود از اعضای دائمی و غیردائمی. تمام قدرت‌های بزرگ آن زمان عضو دائمی شورا بودند. به واسطه این عضویت دائمی و همراه با اصل اتفاق آراء، قدرت‌های بزرگ می‌توانستند مطمئن باشند که شورا قادر نخواهد بود بدون رضایت همگی آن‌ها تصمیمی اتخاذ کند. نفوذ کنترل‌کننده قدرت‌های بزرگ در جامعه ملل، بی‌توجه به ساخت قانونی آن، در کنار

رهبری برخی از نمایندگان ملل کوچک و متوسط عمل می‌کرد. مجمع در امور عادی توانست مثل یک پارلمان واقعی عمل کند، ولی هنگامی که منافع حیاتی قدرت‌های بزرگ در میان بود، رهبری ملل کوچک و متوسط متوقف می‌شد. در بحران‌های عظیم جامعه ملل، رهبری قدرت‌های بزرگ جلوه‌گر می‌شد. زمانی که در اختلافات سیاسی که در درجه اول اهمیت قرار داشت میان خط و مشی برخی از دول کوچک با خط و مشی ملل بزرگ اختلاف بروز می‌کرد، سیاست قدرت‌های بزرگ بود که می‌بایست پیروز شود. در این مورد می‌توان از جنگ ایتالیا و حبشه به‌عنوان نمونه یاد کرد (بهزادی، ۱۳۶۴: ۴۴).

۲-۴- معاهدات صلح و سایر معاهداتی که قدرت‌های بزرگ منعقد کرده‌اند

معاهدات بین‌المللی، درصدد تدوین مشخص و معین حقوق و تکالیف متقابل دولت‌ها در زمینه‌های مختلف می‌باشند (پوره‌اشمی، ۱۳۸۵: ۱۶۲). معاهدات بارزترین و مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل هستند که نتیجه توافق نوشته دو یا چند کشور در زمینه موضوع خاص هستند (ایزدی، ۱۳۹۴: ۵۰۸).

۱-۴-۲- معاهده وستفالی و حقوق بین‌الملل

پایه‌های اساسی روابط بین‌الملل به‌صورت امروزی، بعد از عهدنامه‌های وستفالی در نتیجه پایان جنگ‌های مذهبی ۳۰ ساله بین کاتولیک‌ها و پروتستانها در سال ۱۶۴۸ بنیان نهاده شد (ملک محمدی، ۱۳۸۰: ۵۳). مطابق با قرارداد وستفالی، دولت‌ها عملاً و رسماً مستقل و مساوی شناخته شدند. زان پس، طبعاً تعهدات و تکالیف دولت‌ها نیز از توسعه و افزایش قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد؛ یعنی می‌توان ادعا کرد که وجود چند دولت دارای حاکمیت در کنار یکدیگر، مبنای واقعی و علت وجودی حقوق بین‌الملل است (فیروزآبادیان و دیگران، ۱۳۹۴: ۷۸). آنچه به تدریج بعد از شکل‌گیری استقلال و حاکمیت دولت‌ها به وجود آمد، مسئله توجه به حاکمیت‌های دیگر است که در اشکال گوناگون رعایت حقوق دولت‌های دیگر، رعایت حقوق خارجی‌ان و رعایت منافع جامعه بین‌الملل نمودار شد؛ دولت باید به شکلی مطابق قواعد کلی حقوق بین‌الملل که نمایانگر منافع اساسی جامعه بین‌المللی است به اعمال صلاحیتش بپردازد (دومینیک، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

در نتیجه صلح وستفالی، صلح مجدداً به اروپا بازگشت و در روابط و حقوق بین‌الملل تأثیرات مهمی بر جای گذاشت. جنگ‌های سی‌ساله اروپا ویرانی‌های بسیاری را به بار آورد. دول اروپایی انتظار نظام جدیدی را داشتند که با امضای قراردادهایی به آن رسمیت دهند و این نظام جدید در سایه قراردادهای وستفالی شکل گرفت. در هر صورت باید توجه داشت که قوانین بین‌الملل منبث از معاهده وستفالی، در جهت گسترش سیاست قدرت‌های بزرگ بوده است (ثابت قدم، ۱۳۸۰: ۶۶). این نظم به سلسله مراتبی انجامید که در آن قدرت‌های بزرگ در بالای هرم و قدرت‌های کوچک‌تر به میزان قدرت خود، در قسمت‌های میانی و پایین آن قرار گرفتند. بر همین اساس چند قدرت اروپایی به کانون قدرت جهان تبدیل شدند و در بالای هرم قدرت قرار گرفتند. این قدرت‌ها توانستند قدرت‌های غیراروپایی نظیر امپراتوری چین، ایران و عثمانی را به حاشیه رانده، یا مقهور قدرت خویش کنند. بدین‌سان نظم وستفالیایی نظمی اروپایی بود که به سراسر جهان تسری یافت (نقیب زاده، ۱۳۹۰: ۱). در واقع قدرت یافتن کشورهای اروپایی و تسلطشان بر جهان موجب شد عملاً و فقط کشورهای اروپایی در اجتماعات بین‌المللی که عمدتاً در اروپا تشکیل می‌گردیده شرکت نموده و در مورد سرنوشت جهان تصمیم‌گیری کنند. این تصمیمات که به صورت عقد پیمان‌ها و معاهدات بود، در حقیقت پایه‌گذار حقوق بین‌الملل کلاسیک است. بدین ترتیب تحولات حقوق بین‌الملل در این دوره توسط همین کشورهای اروپایی صورت گرفت (مدنی، ۱۳۷۴: ۷۰).

انعقاد قرارداد صلح وستفالی (۱۶۴۸) سرآغاز موازنه قوا در اروپا دانسته شده است. می‌توان گفت هر جا که توازن عمومی و محلی قدرت وجود داشته‌اند، شرایط مساعدی فراهم شده است که تحت آن، سایر نهادهایی که نظم بین‌المللی به آن‌ها بستگی دارد؛ مانند دیپلماسی و حقوق بین‌الملل، قدرت عمل یافته‌اند (طیب، ۱۳۸۰: ۹۴).

همچنین معاهده صلح وستفالی را می‌توان یک موافقتنامه جمعی دانست که مبنایی برای حل و فصل اختلافات سیاسی و حقوقی بین‌المللی در اروپا شد. قواعد برآمده از صلح وستفالی که در سراسر دوره سال‌های ۱۶۴۸ تا ۱۸۱۵ کم‌وبیش معتبر ماند، اصلی‌ترین مسائل روابط بین‌المللی و حقوق بین‌المللی را در برمی‌گرفت، مانند رعایت معاهدات، حل و فصل درگیری با راه‌های مسالمت‌آمیز، غیرقانونی بودن جنگ بدون دلیل مشروع و

غیره (ملک محمدی، ۱۳۸۰: ۵۶). همچنین در کنگره ۱۶۴۸ مقرراتی درباره وضع دول بی‌طرف در جنگ دریایی و تعیین موارد توقیف کشتی‌ها و محصولات آن‌ها، تنظیم مقررات درباره محاصره دریایی و قاچاق جنگی و تعیین وظایف و مزایای سفیران طرح‌هایی ریخته شد (ذوالعین، ۱۳۷۷: ۸۱۷). در ادامه دول امضاء کننده عهدنامه وستفالی تعهد کردند برای حفظ صلح بکوشند و اگر اختلافی پیدا کردند دوستانه حل کنند. اصول مساوات دولت‌ها که نتیجه اصل حاکمیت و استقلال و پایه حقوق بین‌الملل است پذیرفته شد (مدنی، ۱۳۷۴: ۶۶).

۲-۴-۲- کنفرانس لاهه ۱۸۹۹

اتحاد مقدس که از سال ۱۸۲۲ از فعالیت بازایستاده بود، با مرگ الکساندر امپراتور روسیه در سال ۱۸۲۵ کاملاً محو گردید. از آن سال تا سال ۱۹۱۴، کنفرانس‌ها و کنگره‌های کمابیش گسترده یا محدودی در اروپا تشکیل شد و نمادی را به وجود آورد که به «اتفاق اروپایی» معروف است. در این دوران دولت‌های بزرگ و قدرتمند با برگزاری کنفرانس‌هایی به مسائل و مشکلات دوران خود رسیدگی کرده و روابط بین خود را با ایجاد قواعدی نظم می‌دادند. برای مثال در ۱۸ مه ۱۸۹۹، بنا به پیشنهاد نیکلای دوم امپراتور روسیه، اولین کنفرانس معروف به کنفرانس‌های صلح در شهر لاهه هلند تشکیل گردید. هدف کنفرانس در آغاز، حفظ صلح بود و بدین منظور، روسیه پیشنهاد نمود تا تولید و به کار بردن تسلیحات جنگی و تعرضی به‌طور آزمایش محدود شود، تا در نتیجه آن، صلح جهانی و همگانی برقرار گردد. کنفرانس، در ابتدا بیشتر جنبه سیاسی داشت، ولی بعداً جنبه حقوقی آن چیره گردید و روی سه مسئله اساسی توافق شد:

- ۱- تأسیس دیوان دائمی داوری به‌عنوان مرجع صلاحیت‌دار برای جلوگیری از جنگ از راه اقدامات اصلاحی میانجیگری و داوری.
 - ۲- تهیه و تنظیم قوانین و عرف‌های جنگ زمینی.
 - ۳- شمول عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو به جنگ دریایی (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۷۸).
- کنفرانس سه کمیسیون تشکیل داد: کمیسیون تقلیل اسلحه، کمیسیون تنظیم قواعد و رسوم جنگ زمینی، کمیسیون تدوین قواعد مربوط به حل اختلافات بین‌المللی. کمیسیون

دوم دو قرارداد تنظیم کرد: یکی مربوط به حمایت از نظامیان مجروح و مریض در جنگ زمینی که مقررات آن شامل قربانیان جنگ دریایی نیز می‌گردید، و دیگری مربوط به قواعد جنگ‌های زمینی بود که بر اساس اعلامیه بروکسل ۱۸۷۴ تنظیم گردید (ذاکر حسین، ۱۳۶۹: ۱۹۰).

دومین کنفرانس صلح لاهه نیز بنا به دعوت امپراتور روسیه از ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ در شهر لاهه با شرکت ۴۴ کشور جهان تشکیل شد و تا تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ ادامه داشت. هدف کار کنوانسیون لاهه مصوب سال ۱۹۰۷ وارد کردن ملاحظات حقوق بشردوستانه و گسترش حفظ حریم حقوق بشر به حوزه جنگ‌ها بود (مصفا و ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۶۵). حقوق حاکم در جنگ به‌طور سنتی از حقوق ژنو و لاهه تشکیل شده است. حقوق ژنو شامل دسته‌ای از معاهدات است که برای حمایت از وضعیت اسرا، زندانیان، مجروحان و بیمارانی است که قادر به ادامه مبارزه نیستند (اسمعیل زاده ملباشی و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۴۳). کنفرانس دوم لاهه، علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول، سیزده معاهده جدید مربوط به حقوق جنگ و بی‌طرفی را به امضاء رسانید. در تنظیم این قواعد و سایر امور، در این کنفرانس یک روح آزادی‌خواهی و بشردوستی در بین نمایندگان کشورها حکم‌فرما بود که در کنفرانس‌های بین‌المللی قبل از آن، یعنی در تاریخ روابط بین‌الملل سابقه نداشت (مدنی، ۱۳۷۴، ۱۷۸).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود کنفرانس لاهه به ابتکار نیکلای دوم امپراتور روسیه برگزار شد و گردانندگان اصلی کنفرانس و مبتکر وضع قواعد حقوقی و قرارداد همان کشورهای بزرگ دریانورد اروپایی بودند (ذاکر حسین، ۱۳۶۹، ۱۹۰). بنابراین می‌توان به نقش قدرت‌های بزرگ در شکل دادن به این مجامع و گردهمایی‌ها و نقش آن‌ها در پیشبرد حقوق بین‌الملل پی برد. نقش قدرت‌های بزرگ را بیشتر در شکل‌گیری حقوق بین‌الملل در مجامع و کنفرانس‌هایی می‌بینیم که غالباً به دنبال جنگ‌ها و یا حوادث مهم جهانی تشکیل یافته و دول با تنظیم قراردادهایی بعضی از قواعد این رشته از حقوق را عنوان کرده و مورد توافق قرار داده‌اند. از جمله کنگره وستفالی ۱۶۴۸، کنگره وین ۱۸۱۵، کنفرانس صلح پاریس ۱۹۱۹، کنفرانس سانفرانسیسکو ۱۹۴۵ و نظایر آن تأثیر مهمی در تطور حقوق بین‌الملل داشته‌اند (مدنی، ۱۳۷۴: ۶۵).

همان‌طور که ملاحظه شد قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل به طرق مختلفی در دوره کلاسیک در راستای ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل نقش‌آفرین بوده‌اند. در قسمت اعظم این دوره موازنه قوا بر روابط بازیگران حاکم بوده و قدرت‌های بزرگ ورودی‌ها، پردازش، خروجی و بازخورد سیستم حقوق بین‌الملل را متفقاً تحت کنترل و اداره خود قرار داده بودند. بنابراین شکل‌گیری و گسترش قواعد حقوق بین‌الملل بازتاب اراده قدرت‌های بزرگ آن دوره به صورت متفق بود. در بخش دیگر مقاله سعی می‌شود به طور خاص به نقش قدرت برتر انگلستان در دوره کلاسیک پرداخته شود که به صورت هژمون شناخته شده بود.

۳. هژمونی انگلستان و پیشبرد حقوق بین‌الملل

ریشه هژمونی به واژه‌ای یونانی به معنای رهبری^۱ برمی‌گردد. در روابط بین‌الملل یک هژمون، رهبر گروهی از دولت‌ها است (Griffiths, 2005: 63). اصلی‌ترین مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل عدم تعادل قدرت در سیستم بین‌الملل را نشان می‌دهد، که در آن دولتی چنان قدرتمند است که می‌تواند، رهبری بر این سیستم را اعمال کند (Antoniades, 2008: 3). یکی از دغدغه‌های دانشمندان سیاسی که با رویکرد سیستمی به تحلیل روابط بین‌الملل می‌پردازند، موضوع نظم بین‌المللی است. در واقع، این قدرت است که موجد نظم و عامل تداوم آن است و از این رو، نظم بین‌المللی در ارتباط مستقیم با قدرت برتر و مسلط در نظام بین‌الملل می‌باشد. بر اساس منطق بازیگر خردمند، منفعت‌طلبی مبنای اساسی هر اقدام است. بدین ترتیب، نظامی که قدرت مسلط در نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند، تأمین‌کننده منافع آن قدرت بوده و به همین دلیل، مهم‌ترین حامی نظم موجود، قدرت برتر جهانی است که آن را ایجاد کرده است. آن قدرت برتر هژمون نام دارد (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۸۶).

تابه حال دو قدرت هژمون در تاریخ اقتصاد لیبرال ظهور پیدا کرده‌اند: بریتانیا در قرن نوزدهم و آمریکا پس از سال ۱۹۴۵. سال‌های میانی تا پایانی قرن نوزدهم به‌عنوان دوره هژمونی بریتانیا یا صلح بریتانیایی شناخته شده است. در این دوره ثبات هژمونیک

تجربه شده است. ثبات هژمونیک در بستر اقتصاد بین‌المللی لیبرال قابلیت تحقق دارد. در نیمه دوم قرن ۱۹ انگلستان به صورت هدایتگر اصلی فرایند آزادسازی اقتصاد بین‌الملل ایفای نقش می‌کرد (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۸۰). بر اساس نظریه ثبات هژمونیک، ثبات نظام بین‌الملل نیازمند دولت مسلط است که بتواند قواعد تعامل میان مهم‌ترین بازیگران نظام را تعریف و اجرا کند (جمشیدی، ۱۳۸۶: ۷۹۲). در این راستا هژمون منابع را صرف ایجاد ثبات در سیستم بین‌المللی می‌کند. این کار از طریق ایجاد کالاهای عمومی صورت می‌پذیرد (Destradi, 2008: 10) در ذیل سعی می‌شود هژمونی انگلستان و اقداماتی که در قالب و نقش هژمونی در راستای پیشبرد حقوق بین‌الملل انجام داده است مورد بررسی قرار گیرد. بدیهی است که قدرت‌های بزرگ مخصوصاً هژمون، در پس اقداماتی که انجام می‌دهند به منافع خود می‌اندیشند، ولی در هر صورت، جدا از مسئله و هدفی که دارند، حقوق بین‌الملل را نیز پیش برده‌اند. دولت هژمون نقش زیادی در ارائه ورودی، پردازش، خروجی و بازخورد مسائل حقوقی بین‌المللی دارد.

۱-۳- پیشرفت حقوق بین‌الملل در راستای منافع هژمونی انگلستان

حقوق بین‌الملل کشورهای فائقه را با وضعیت دشواری روبرو می‌کند. حقوق بین‌الملل به کشورهای قدرتمند ابزار خوبی برای نظم دهی بین‌المللی و آرامش و ثبات ناشی از تسلطشان پیشنهاد می‌کند، مخصوصاً به دلیل میزان بالای مشروعیتی که اقدام از طریق اشکال حقوقی در بردارد. به دست آوردن این مزایا مستلزم پذیرفتن مشکلات و موانعی نیز می‌باشد: وجود قانون نیازمند احترام به آن است. قوانین جدید فقط می‌توانند در یک زمینه مساوات‌انگاری به وجود بیایند، زیرا طبق حقوق بین‌الملل کشورها به لحاظ حقوقی مساوی‌اند و در این رابطه این کشورها به هژمون فشارهایی وارد می‌کنند. باید توجه داشت که هژمون اگر از حقوق بین‌الملل به سیاست چرخش داشته باشد، یعنی از حقوق بین‌الملل کناره‌گیری کند، تمام اهدافی که دارد (تنظیم، تثبیت و آرامش) در معرض خطر قرار می‌گیرد (Krisch, 2005: 379).

چارلز کیندلبرگر^۱ نفوذ انگلستان در ورای امپراتوری رسمی‌اش در قرن نوزدهم و به همین نحو قدرت ایالات متحده پس از ۱۹۴۵ را هژمونیک دانسته است و این مسئله

1-Charles Kindelberger

بعدازاین به‌صورت عامل عمده قدرت نهفته در عملکرد دولت هژمونیک درآمد که به‌ظاهر برای یک نظام اقتصاد بین‌المللی لیبرال و امنیت سیستم ضروری است و یک سلسله کالاهای عمومی از جمله بازارهای به نسبت باز، ارز تجاری باثبات بین‌المللی و یک نیروی بازدارنده هسته‌ای فراهم آورده است (آجورلو و اعتبار، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

در مورد انگلیس باید این‌طور شروع کرد که علاقه کلی به حفظ دستورالعمل‌ها، مشخصه سیاست‌های حقوقی بین‌المللی انگلیس در قرن نوزدهم بوده است. بنابراین انگلیس به‌عنوان مدافع تقدس و حرمت قراردادها شناخته‌شده است. همچنین در سراسر قرن ۱۹، این کشور بیش از هر کشور دیگری طرفدار توافقات مربوط به حکمیت بوده است و بنابراین عامل اصلی در پس احیای داوری و حکمیت بوده است که در نهایت منجر به تشکیل یک دیوان دائمی داوری در اوایل قرن بیستم شده است. همچنین بریتانیا برده‌داری را در قلمرو خود در سال ۱۸۰۷ لغو کرد و آنگاه به نیروی دریایی خود دستور داد که کشتی‌های مظنون به اشتغال در تجارت برده را متوقف سازند و به تفتیش آن‌ها پردازند. در کنگره وین ۱۸۱۵، دولت بریتانیا انجام تحریم‌های اقتصادی علیه کشوری را که از لغو برده‌داری خودداری می‌کند، پیشنهاد داد. سپس مجموعه‌ای از موافقتنامه‌های دوجانبه را با بسیاری از دولت‌ها منعقد ساخت، که در هر مورد، حقوق متقابل بازدید و تفتیش را برای کشتی‌های دولتی و کشتی‌های خصوصی که پرچم طرف دیگر را برافراشته‌اند، مقرر می‌داشت (فن گلان، ۱۳۸۷). با توجه به اینکه در آن دوران بریتانیا به لحاظ نیروی دریایی بر سایر کشورها غلبه داشت، این کار به سیادت و تسلط بیشتر این کشور بر دریا منجر می‌شد.

به‌طور کلی، اجرای منصفانه و کامل حقوق بین‌الملل به نفع انگلیس بوده است. در دوره‌های مختلف، یک تمایل کلی به حقوق بین‌الملل در میان دولت‌های قوی در حیطه قانون و مقررات معامله شایع بوده است. کشورهای اروپایی از یک حق قانونی برای معامله و تجارت آزاد برای تشکیل مستعمره‌هایی در قلمروهای غیراروپایی استفاده نموده‌اند، هرچند از حقوق بین‌الملل برای محروم نمودن سایر اروپائیان از دادوستد نیز استفاده نموده‌اند. همچنین قرارداد با حاکمان غیراروپایی، باعث دسترسی اروپایی‌ها به بازارهایشان خصوصاً در شرق و ظهور قدرت نامتقارن شده است. خصوصاً، کشورهای

اروپایی و امریکا از قراردادها برای تثبیت موفقیت‌های نظامی‌شان در دسترسی به بازارهایی در چین، ژاپن و تایلند استفاده نموده‌اند. این قراردادها نابرابر، حقوق وسیعی را برای قدرت‌های غربی در برداشته و به آن‌ها این امکان را داده است تا از تفوق نظام‌های اقتصادی‌شان برای دهه‌های مختلف استفاده نمایند. ولی فراتر از این، توسعه تجارت آزاد در قرن ۱۹ به‌طور خاصی به نفع قدرت‌های غالب مخصوصاً بریتانیا بوده است. بریتانیا در قرن ۱۹ به‌طور وسیعی از تجارت آزاد حمایت کرده و آن را توسعه داده است. این اقدامات برای ایجاد نظم ضروری است (آیکنبری، ۱۳۸۳: ۲۳). ولی باید توجه داشت کشورهای قدرتمند همیشه در پی اجرای حقوق بین‌الملل نبوده‌اند، آنجا که با منافع و مصالح کشورشان در تضاد بوده، از آن کناره گرفته‌اند. در طول قرون گذشته، کشورهای قدرتمند اروپایی معیارهایی و استانداردهایی را برای ورود کشورها به عرصه روابط بین‌المللی به‌عنوان شرکای متمدن، مشخص کرده‌اند و این مستمسکی بود برای دخالت در این کشورها، زیرا بسیاری از کشورها شرایط موردنظر آن‌ها را نداشته‌اند. در دوره حاضر نیز می‌توان اعمال مشابهی را دید. امروزه کشورهای استبدادی، غیر دموکراتیک و نقض‌کننده حقوق بشر مستعد دخالت کشورهای برتر و هژمون هستند. کشورهای قدرتمند و بخصوص هژمون سعی می‌کنند تغییراتی را در حقوق واقعی بین‌الملل به وجود آورند و شرایط را در راستای منافع خود ساده‌سازی کنند. می‌توان در این مورد از مداخلات بشردوستانه نام برد. همان‌طور که انگلیس در قرن ۱۹ برای مبارزه با دزدی دریایی و ممنوعیت در برده‌فروشی، تلاش برای تعریف مجددی از قوانین دریایی داشت، زیرا درصدد فراهم کردن این امکان برای ناوگان انگلیس بود که سیادت خود را به‌عنوان یک پلیس در دریاها تثبیت کند (Krisch, 2005: 384).

در هر صورت یکی از تلاش‌هایی که برای فراخ‌تر ساختن دیدگاه واقع‌گرایانه و منظور ساختن گوناگونی اقتدار هنجارها و نهادهای بین‌المللی صورت گرفته است نظریه «ثبات مبتنی بر چیرگی» است که به قول رابرت کوهن ساختارهای چیرگی محور قدرت که تحت سلطه یک کشور باشند بیش از بقیه ساختارها موجب توسعه رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی می‌شوند که قواعدشان نسبتاً دقیق است و به‌خوبی رعایت می‌شوند (لینکلتر، ۱۳۸۶: ۶۱). نمونه‌های قدیمی این نظریه که کوهن درباره‌شان بحث کرده است صلح

بریتانیایی میانه سده نوزدهم و صلح آمریکایی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم است. کاهش رعایت هنجارهای نظم سده نوزدهم که با افول نسبی قدرت دولت انگلستان از اواخر سده نوزدهم همراه بود ظاهراً این نظریه را تأیید کرده است (لینک لیتر، ۱۳۸۶: ۶۲). در میانه سده نوزدهم برتری جهانی انگلستان بر قدرت دریایی آن کشور پایه می‌گرفت که در نتیجه توانایی انگلستان برای ایفای نقش توازن بخش در توازن قدرت سیال اروپا از چالش هر یک از دولت‌های قاره اروپا در امان بود. هنجارهای اقتصادی لیبرالی (تجارت آزاد، معیار طلا، جابجایی آزاد سرمایه و افراد) با دامنه پیدا کردن اعتبار انگلستان مورد پذیرش گسترده قرار گرفت و نوعی ایدئولوژی جهان‌گرا فراهم ساخت که این هنجارها را به‌عنوان مبنای هماهنگی منافع در خود باز می‌نمود. در حالی که هیچ‌گونه نهاد بین‌المللی رسمی وجود نداشت، ولی جدایی ایدئولوژیک اقتصاد از سیاست بدین معنی بود که لندن می‌توانست همچون اداره‌کننده و سامان‌دهنده بر اساس این قواعد جهانشمول نمایان شود و قدرت دریایی انگلستان در پس‌زمینه صحنه به‌عنوان تنفیذ کننده بالقوه باقی بماند. این ساختار تاریخی از ربع آخر سده نوزدهم تا جنگ جهانی دوم دگرگون شد. طی این دوره، قدرت انگلستان به‌طور نسبی دچار افت شد و نخست با مطرح شدن چالش آلمان و سپس با افزایش قدرت ایالات متحده برتری بلامنزاع آن کشور در دریاها از میان رفت؛ با سر برآوردن حمایت گری، امپریالیسم‌های تازه و در نهایت برچیده شدن معیار طلا، لیبرالیسم اقتصادی متزلزل شد و تلاش دیر هنگام و ناکام نهادینه ساختن روابط بین‌الملل از طریق جامعه‌ملل که نه مورد حمایت قدرتی مسلط قرار گرفت و نه ایدئولوژی رایجی از آن پشتیبانی کرد به جهانی راه برد که هر چه بیشتر در قالب اردوگاه‌های قدرت رقیب سازمان‌یافته بود. صلح آمریکایی در مقایسه با دوره چیرگی انگلستان، نهادهای بین‌المللی رسمی بیشتری به وجود آورد (لینک لیتر، ۱۳۸۶: ۶۳).

بنابر آنچه مطرح شد می‌توان گفت کشورهای قدرتمند به دلایل زیادی موجد، حامی و پشتیبان حقوق بین‌الملل بوده‌اند. اگرچه منافع خاص کشورهای بزرگ همواره مدنظر بوده است، ولی حقوق بین‌الملل برای به‌پیش رانده شدن همواره نیازمند حمایت این کشورها بوده است. این مطلب صحیح است که اگر خروجی سیستم حقوق بین‌الملل

مورد رضایت کشورهای قدرتمند نباشد از سوی این کشورها نادیده گرفته می‌شود و ممکن است نقض شود، ولی این مطلب نیز صحیح به نظر می‌رسد که حقوق برای به‌پیش رانده شدن نیازمند قدرت است. کافی است این مسئله را در نظر بگیریم که کشورهای قدرتمند از حقوق بین‌الملل حمایت نکنند، در آن صورت قواعد حقوقی مجموعه‌ای از قواعد بی‌اعتبار که قدرت اجرایی ندارند خواهند بود.

نتیجه‌گیری

به‌طور خلاصه در این مقاله که از دوره قرارداد وستفالی ۱۶۴۸ شروع شد و تا پایان جنگ جهانی دوم یعنی ۱۹۴۵ را در بر گرفت به نقش قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری و پیشبرد حقوق بین‌الملل اشاره شد. در این میان کشورهای قدرتمند با شیوه‌های مختلفی مبادرت به این اقدام کردند که به برخی از آنها مانند تهیه پیش‌نویس معاهدات، هنجار سازی و عرف سازی، نهادسازی، معاهدات صلح و قراردادهای بین‌المللی اشاره شد. مسلم است که نقش قدرت در شکل دادن و حمایت از اقداماتی که صورت گرفته بسیار مهم است. مثلاً می‌توان به این موضوع اشاره کرد که ایجاد سازمان‌های بین‌المللی به‌منظور تأمین نظم، امنیت و صلح جهانی از آرزوی دیرینه بسیاری از نویسندگان و سیاست‌مداران در جهان بوده است. ولی این امر تا زمانی که رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، ویلسون، آن را با پشتوانه قدرت ایالات متحده به منصفه ظهور و عمل نرسانده بود صرفاً در حد یک آرزو باقی‌مانده بود. همچنین می‌توان به قدرت به‌عنوان پشتوانه و تضمین اجرای قواعد حقوقی که در کنفرانس‌ها و مجامع بین‌المللی بین قدرت‌های بزرگ به انجام می‌رسید اشاره کرد. واضح است که اگر کشورهای قدرتمند اراده و قدرت کافی برای اجرای قواعد حقوقی نداشتند این قواعد به مرحله اجرا در نمی‌آمد. به‌عنوان مثال می‌توان از قدرت ناوگان دریایی بریتانیا در طی قرون ۱۹ و ۲۰ برای اجرای قاعده منع برده‌داری اشاره کرد. باید گفت اگر اراده و قدرت نظامی بریتانیا پشتوانه این قاعده حقوقی نبود این مهم به مرحله عملیاتی شدن در نمی‌آمد. همچنین می‌توان به عرف‌ها و هنجارهای مهم بین‌المللی مانند منع توسل به‌زور و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات اشاره کرد که توسط قدرت‌های بزرگ مطرح شده و با حمایت سایر کشورها به‌عنوان قواعد مهم و حتی قواعد آمره بین‌المللی شناخته شدند. بنابراین

نقش قدرت‌های بزرگ در ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل مسئله‌ای مهم و آشکار است. همچنین باید به مسئله هژمونی انگلستان در این مقطع پرداخت. این کشور با ناوگان دریایی قدرتمند خود مناطق بسیاری از جهان را تحت سیطره و نفوذ خود داشت و هدایتگر اصلی جریان اقتصاد آزاد در دنیا به شمار می‌رفت. این کشور باملاحظه منافع خود همواره ایجادکننده، تثبیت‌کننده و حامی قواعد حقوقی بوده است. به طوری که تحقیقات نشان داده است در مواقعی از تاریخ معاصر و هنگامی که قدرت هژمون افول پیدا کرده است، شاهد بی‌نظمی در روابط بین‌الملل و کاهش عمل به قواعد حقوقی از جانب کشورها بوده‌ایم. همه مواردی که مطرح شد نمایانگر نقش قدرت و قدرت‌های بزرگ در پیشبرد حقوق بین‌الملل در دوره کلاسیک است. کما اینکه نشان داده شد که قدرت‌های بزرگ همواره منافع خود را در این موارد لحاظ کرده‌اند.

منابع

- آجرلو، محمدجعفر و علی اعتبار (۱۳۸۷)، «جایگاه قدرت نظامی در تثبیت هژمونی امریکا پس از پایان جنگ سرد»، فصلنامه ژئوپلتیک، سال چهارم، شماره ۳، صص ۱۶۲-۱۳۷.
- آزادبخت، فرید (۱۳۸۹) «پارادایم میان‌رشته‌ای حقوق بین‌الملل: یک بررسی سیستمی با روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره سوم، شماره ۱، صص ۱۳۵-۱۷۱.
- آقایی، داوود (۱۳۸۲)، سازمان‌های بین‌المللی، تهران: انتشارات نسل نیکان.
- آیکنبری، جی جان (۱۳۸۳)، تنها ابرقدرت: هژمونی امریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- اس پیس، کلی کیت (۱۳۸۴)، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران: انتشارات میزان.

اسمعیل‌زاده ملاباشی، پرستو، عبدالهی، محسن، زمانی، قاسم (۱۳۹۶)، «حملات سایبری و اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه (مطالعه موردی: حملات سایبری به گرجستان)»، *مطالعات حقوق عمومی*، دوره ۴۷، شماره ۲، صص ۵۵۹-۵۳۷.

امیدی، علی، رضائی، مسعود (۱۳۹۰)، «ملاحظات حقوقی جنگ روسیه و گرجستان»، *تحقیقات سیاسی بین‌المللی*، سال سوم، شماره ۶، صص ۱۳۴-۱۰۳.

ایزدی، علی (۱۳۹۴)، «نگاهی تطبیقی به اجرای حقوق بین‌الملل در محاکم ملی»، *مطالعات حقوق عمومی*، دوره ۴۵، شماره ۳، صص ۴۹۷-۵۲۹.

بهبادی، حمید (۱۳۶۴)، *اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی*، تهران: نشر دهخدا.

بیلیس، جان، استیو، اسمیت (۱۳۸۳)، *جهانی‌شدن سیاسی: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

پورهاشمی، سید عباس (۱۳۸۵)، «جانشینی دولت‌ها در قلمرو معاهدات»، *حقوق تطبیقی*، دوره جدید، شماره ۱، صص ۵۶-۳۸.

ثابت قدم، منصور (۱۳۸۰)، «ماهیت حقوق بین‌الملل؛ حقوق یا اخلاق»، *ماهنامه کانون*، شماره ۳۵، صص ۷۱-۵۹.

جمشیدی، محمد (۱۳۸۶)، «نظام‌های بین‌الملل تک قدرت محور: تک‌قطبی، هژمونی، امپراتوری»، *مطالعات راهبردی*، دوره ۱۰، شماره ۳۸، صص ۸۰۶-۷۸۵.

دومینیک، کارو (۱۳۷۹)، *حقوق بین‌الملل عمومی: آشنایی با تاریخچه، منابع و اشخاص حقوق بین‌الملل*، مترجم مصطفی تقی زاده انصاری، تهران: نشر قومس.

دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف، (۱۳۸۴)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.

ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۶۹)، «تاریخ تحولات حقوق بین‌الملل دریاها»، *مجله کانون و کلا*، شماره ۱۵۳-۱۵۲، صص ۲۱۲-۱۱۶.

ذوالعین، پرویز (۱۳۷۷)، *مبانی حقوق بین‌المللی عمومی*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

رضائی، مسعود (۱۳۹۵)، «شبیه‌سازی اقدام نظامی امریکا علیه سوریه در چارچوب ملاحظات حقوق بین‌الملل»، *مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز*، دوره هشتم، شماره ۲، صص ۳۳-۲.

ساندرز، فیلیپ (۱۳۸۸)، *دنیای بی‌قانون، امریکا، قانون‌گذاری جهانی و قانون‌شکنی*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۲)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: انتشارات گنج دانش. طیب، علیرضا (۱۳۸۰)، *نظریه موازنه قدرت؛ از نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات روزنه سلام.

فرانکل، جوزف، (۱۳۷۲)، *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: نشر اطلاعاتی.

فن گلان، گرهار (۱۳۸۷)، *درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی؛ ترجمه داود آقایی*، جلد ۱، تهران: نشر میزان.

فیروزآبادیان، مهدی، جلالی، محمود، رئیسی، لیلا (۱۳۹۴)، «تأثیر تئوری‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل بر توسعه حقوق بین‌الملل»، *پژوهش حقوق عمومی*، سال هفدهم، شماره ۴۸، صص ۹۵-۶۹.

قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: نشر میزان. قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵)، «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی امریکا»، *مطالعات راهبردی*، شماره ۴، صص ۹۰۱-۹۳۳.

قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۱)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت. لینک لیتر، اندرو (۱۳۸۶)، *نواقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازي*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

مدنی، جلال‌الدین (۱۳۷۴)، *حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل*، جلد اول، تهران: نشر همراه.

مصفا، نسرين، ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۷)، «جایگاه حقوق بشر در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۸، شماره ۴، صص ۲۷۷-۲۵۹.

ملک محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۰)، *درآمدی بر حقوق بین‌الملل*، تهران: نشر تیرازه.

میرعباسی، باقر (۱۳۸۹)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: نشر میزان.

نقیب‌زاده، احمد، (۱۳۹۰)، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از وستفالی تا امروز*، تهران: نشر قومس.

Antoniades, A. (2008), "From Theories of Hegemony to Hegemony Analysis", in **International Relations**, Available at: <http://sro.sussex.ac.uk/2175>.

- Destradi, S. (2008), **Empire, Hegemony, and Leadership: Developing a Research Framework for the Study of Regional Powers**, Available at: www.giga-hamburg.de/workingpapers.
- Griffiths, M. (2005), **Beyond the Bush Doctrine: American Hegemony and World Order**, Available at: www.griffith.edu.au/dspace/handle/10072/24862.
- Herbert, Anne (1996), "Cooperation in International Relations: A Comparison of Keohane, Haas and Franck", **Berkeley Journal of International Law**, Vol, 14, No, 1, pp: 222-238.
- Krisch, Nico (2005), "International Law in Times of Hegemony: Unequal Power and the Shaping of the International Legal Order", **The European Journal of International Law**, Vol. 16, No 3, pp: 369-408.
- Scott Henson, Raymond (2005), **Law and Order in the International Community: The Impact of International Law on Interstate Relations**, MSc Thesis, Vanderbilt University, New Yourk.